

در آستانه‌ی ولادت امام رضا

قراداد
در شست روزگی

۳

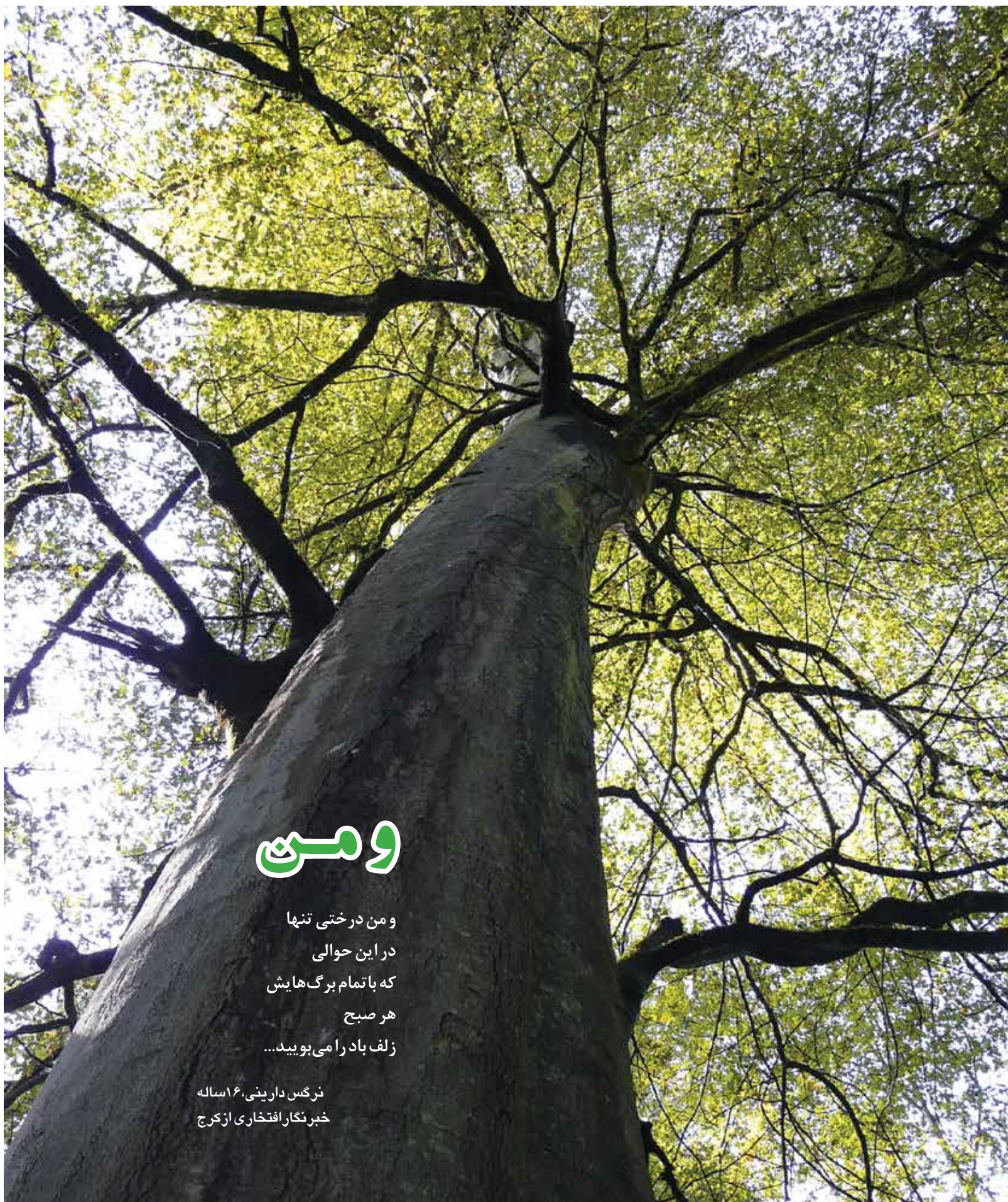
فیلم‌سازان نوجوان
به میدان می‌آیند

۴



ISSN 1735-5745

ویژه‌ی نوجوانان، سال نوزدهم، شماره‌ی ۱۶ الکترونیک، پنج‌شنبه ۲۰ تیر ۱۳۹۸، ۸ ذی‌قعدة ۱۴۴۰، ۱۱ جولای ۲۰۱۹



ومن

ومن درختی تنها
در این حوالی
که با تمام برگ‌هایش
هر صبح
زلف باد را می‌بویید...

نرگس دارینی، ۱۶ ساله
خبرنگار افتخاری از کرج

چنگل‌های هیرکانی - مازندران / عکس: هانس. دی. کناپ / سایت پوششکو

ثبت جنگل‌های هیرکانی در فهرست میراث یونسکو

جنگله به قدمت ۴۰ میلیون سال

جنگل‌های هیرکانی بازمانده‌ی دوران سوم زمین‌شناسی و عصر یخبندان هستند که به نظر برخی از محققان حدود ۴۰ میلیون سال قدمت دارند. این جنگل‌ها از نظر گونه‌های بومی و باستانی، پوشش گیاهی و تنوع زیستی با نادرترین گونه‌های جنگلی جهان شامل ۸۰ گونه‌ی درختی، ۵۰ گونه‌ی درختچه‌ای و گونه‌های جانوری چون پلنگ، خرس، کل و بز، مرال و ... میراثی بسیار ارزشمند است.

در اکثر نقاط اروپا و سیبری، این نوع جنگل‌ها به دلیل سرما و یخبندان قادر به بقا نبوده‌اند و در حال حاضر فسیل‌هایی از آن‌ها به جای مانده، اما به دلیل اقلیم معتدل تر حاشیه‌ی دریای خزر در این منطقه به حیات خود ادامه داده‌اند. جنگل‌های هیرکانی زیست‌منطقه‌ای در زیست‌بوم جنگل‌های مختلط پهن برگ در حاشیه‌ی جنوبی و جنوب غربی دریای خزر در بخش‌هایی از استان شمالی ایران و در بخشی از جمهوری آذربایجان قرار دارد. این جنگل از منطقه‌ی هیرکان جمهوری آذربایجان آغاز و تا استان گلستان در ایران امتداد می‌یابد.

هفته‌ی گذشته در چهل‌وسومین اجلاس کمیته‌ی میراث جهانی یونسکو، جنگل‌های هیرکانی به‌عنوان دومین میراث طبیعی ایران در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسید. گفتنی است واژه‌ی هیرکان، شکل یونانی نام گرگان است.

کامران پورمقدم، رئیس شورای عالی سازمان جنگل‌ها، مراتع و آبخیزداری

کشور اعلام کرد، جنگل‌های هیرکانی در چهل و سومین اجلاس کمیته‌ی میراث جهانی یونسکو به نام ایران به ثبت رسید.

به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی سازمان جنگل‌ها، مراتع و آبخیزداری کشور، کامران پورمقدم گفت: «مناطق و محدوده‌های جنگلی ثبت شده به‌عنوان میراث جهانی یونسکو با مساحتی در



حدود ۳۰۷ هزار هکتار از جنگل‌های هیرکانی در استان‌های گلستان، مازندران، گیلان، سمنان و خراسان شمالی واقع شده است.» او گفت: «ارزش بالای اکولوژیکی و تاریخ طبیعی این ناحیه سبب شد که به‌عنوان بیست و چهارمین اثر جهانی ایران و دومین اثر طبیعی کشورمان در یونسکو ثبت شود.»

به گفته‌ی پورمقدم «بر اساس گزارش ارزیابی IUCN مناطق معرفی شده کاملاً با شاخص‌های این نهاد مطابقت داشته و دارای ارزش بالا و منحصر به فرد برای ثبت به‌عنوان میراث طبیعی جهانی است و این ثبت جهانی، ضمن معرفی ارزش بالای جنگل‌های هیرکانی به جهان، سبب الزام برای افزایش سطح اقدامات و مدیریت در محدوده‌های

معرفی شده خواهد بود.» حجت‌الله ایوبی، دبیر کل کمیسیون ملی یونسکو در ایران نیز گفت: «با ثبت جنگل‌های هیرکانی، یونسکو برای بیست و چهارمین بار به جهانی بودن میراث‌های تاریخی و طبیعی ایران ادای احترام کرد.»

به گفته‌ی ایوبی «بازرسان یونسکو با شرکت در نمایشگاه عکس هیرکانی که کمیسیون ملی یونسکو آن را ۳۰ مهر ۱۳۹۷ در ایران برگزار کرد، ضرورت توجه افکار عمومی به این میراث بزرگ را تأیید کردند.»

تاریخچه‌ی این تصمیم به ۲۱ تیر ۱۳۸۵ بازمی‌گردد. در آن هنگام جمهوری آذربایجان درخواست ثبت جهانی جنگل‌های خزری-هیرکانی را به یونسکو ارائه کرد. کارشناسان این سازمان بعد از بررسی موضوع، اعلام کردند که سهم جمهوری آذربایجان تنها ۲۰ هزار هکتار، در مقابل سهم دومیلیون هکتاری ایران از این جنگل متعلق به دوره‌ی ژوراسیک است و به همین دلیل، ثبت جهانی این اثر به تنهایی به نام آذربایجان ممکن نخواهد بود.

چهل و سومین اجلاس کمیته‌ی میراث جهانی یونسکو، ۱۰ تیر با حضور ۱۸۰ کشور، در باکو، پایتخت جمهوری آذربایجان تشکیل شد.

مرداد آینده در کرج برگزار می‌شود

نمایشگاه رسانه‌های دیجیتال در ۸ بخش

این نمایشگاه است.» مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی البرز، هم‌چنین توسعه‌ی خط و زبان فارسی در محیط رایانه و ابزارهای دیجیتال، کاهش هزینه و توسعه‌ی دسترسی عمومی به میراث مکتوب تاریخی، علمی، فرهنگی، دینی و هنری کشور، حمایت از افراد، مراکز، مؤسسات، تشکلات و شرکت‌های فعال در حوزه‌ی تولید آثار و محصولات فرهنگی و هنری دیجیتال را از دیگر اهداف برگزاری نمایشگاه رسانه‌های دیجیتال و بازی‌های رایانه‌ای عنوان کرد. این نمایشگاه از هشتم تا یازدهم مرداد ۱۳۹۸ در پارک شهید چمران کرج، از ساعت ۱۵ تا ۲۲ پذیرای بازدیدکنندگان است. علاقه‌مندان به شرکت در این نمایشگاه می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت نمایشگاه با این نشانی مراجعه کنند: www.8bsabz.com

مرداد آینده، کرج میزبان نخستین نمایشگاه رسانه‌های دیجیتال و بازی‌های رایانه‌ای است.

به گزارش ایرنا، ناصر مقدم، مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی البرز با اعلام این خبر گفت: «این نمایشگاه در هشت بخش اصلی شامل تارنماهای اینترنتی، وبلاگ‌ها، بازی‌های رایانه‌ای و سرگرمی‌های دیجیتال، تلفن‌های همراه هوشمند، محصولات نرم افزاری، سواد رسانه‌ای، اپراتورها و خدمات فروشگاه‌های اینترنتی و سایت‌های تجاری برگزار می‌شود.»

به گفته‌ی مقدم «شناسایی تولیدکنندگان فناوری، ارتباطات و رسانه‌های دیجیتال، یک پارچه‌سازی فرهنگی در استفاده‌ی مردم از رسانه‌های دیجیتال، توسعه‌ی کاربری فناوری‌های ارتباطات، رتبه‌بندی و شاخص‌گذاری آثار و خدمات الکترونیک و... از اهداف برگزاری

بزرگداشت آذریزدی در یزد

«رویداد فرهنگی ادبی آذریزدی» هم‌زمان با روز بزرگداشت این نویسنده‌ی یزدی از سه‌شنبه‌ی گذشته آغاز شد و تا فردا جمعه ۲۱ تیر ادامه دارد.

در این رویداد که با حضور مصطفی رحماندوست و جمعی از ناشران و نویسندگان استان یزد برپا می‌شود، علاوه بر بزرگداشت مهدی آذریزدی، نویسنده‌ی صاحب‌نام کودکان و نوجوانان، اجرای تئاتر و نمایش‌های شاد و کمدی کودکانه نیز تدارک دیده شده است.

رویداد فرهنگی ادبی آذریزدی از ساعت ۱۷ تا ۲۳ در حسینیه‌ی خرمشاه یزد برگزار می‌شود و در آن علاوه بر فعالیت‌های ویژه‌ی کودکان و نوجوانان، برای پدر و مادرها نیز کارگاه‌هایی با موضوع‌هایی همچون آموزش روان‌شناسی کودک، قصه‌گویی و کتاب‌خوانی برای کودکان، برگزار می‌شود.

می‌توانیم بدون کیسه‌ی پلاستیکی زندگی کنیم؟



فردا جمعه ۲۱ تیر، روز بدون کیسه‌ی پلاستیکی است که فعالیت‌های آن امسال با شعار «کمی کمتر کیسه‌ی پلاستیکی مصرف کنیم!» اجرا می‌شود. به گزارش روابط عمومی اداره کل محیط زیست و توسعه‌ی پایدار شهرداری تهران، صدرالدین علی پور، مدیر کل محیط زیست و توسعه‌ی پایدار با بیان این که ایران در میان ۱۰ کشور پر مصرف مواد پلاستیکی و نایلون قرار دارد، گفت: «طبق آمار، روزانه بیش از ۳۰۰۰ تن و سالانه حدود یک‌میلیون تن پلاستیک در کشور مصرف می‌شود.» او گفت: «مصرف پلاستیک و تبعات محیط زیستی آن موضوعی جهانی است، از این رو اتحادیه‌ی اروپا با توجه به اهمیت مقابله با آلاینده‌های پلاستیکی ضمن ارائه‌ی پیشنهاد ممنوعیت استفاده از پلاستیک‌های یک‌بار مصرف، خواستار جمع‌آوری بطری‌های

پلاستیکی است که فعالیت‌های آن امسال با شعار «کمی کمتر کیسه‌ی پلاستیکی مصرف کنیم!» اجرا می‌شود. به گزارش روابط عمومی اداره کل محیط زیست و توسعه‌ی پایدار شهرداری تهران، صدرالدین علی پور، مدیر کل محیط زیست و توسعه‌ی پایدار با بیان این که ایران در میان ۱۰ کشور پر مصرف مواد پلاستیکی و نایلون قرار دارد، گفت: «طبق آمار، روزانه بیش از ۳۰۰۰ تن و سالانه حدود یک‌میلیون تن پلاستیک در کشور مصرف می‌شود.» او گفت: «مصرف پلاستیک و تبعات محیط زیستی آن موضوعی جهانی است، از این رو اتحادیه‌ی اروپا با توجه به اهمیت مقابله با آلاینده‌های پلاستیکی ضمن ارائه‌ی پیشنهاد ممنوعیت استفاده از پلاستیک‌های یک‌بار مصرف، خواستار جمع‌آوری بطری‌های

پلاستیکی تا سال ۲۰۲۵ شده است.» به مناطق ۲۲گانه ابلاغ شده است که استقرار کانون‌های محیط زیست و سمن‌ها در یک مکان مشخص برای عرضه‌ی محصولات جایگزین کیسه‌های پلاستیکی در نانویی‌ها، میادین میوه و تره‌بار، فروشگاه‌های شهروند و غیره و هم‌چنین اجرای برنامه‌های آموزشی و فرهنگی خلاقانه درباره‌ی مزایای استفاده از ظرف‌های یک‌بار مصرف گیاهی و کیسه‌های پلاستیکی تجزیه‌پذیر و... در این روز به‌طور جدی مدنظر قرار گیرد.

هم‌شهری

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات: دوچرخه، استان‌ها، محله نشانی: تهران، خیابان ولی عصر ۳، نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی توریج، شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری (طبقه‌ی پنجم، دوچرخه) تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

آتلیه: گشتاسب فروزان (مدیر هنری)، علیرضا صفری (صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی عزیزی (مسئول هماهنگی) و باسپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری صندوق پستی دوچرخه: ۱۹۳۹۵-۵۴۴۶ نامبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱ پست الکترونیک: docharkkeh@hamshahri.org دوچرخه را آنلاین بخوانید: docharkkeh_weekly www.hamshahronline.ir/service/children

سر دبیر: مناف یحیی پور تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، فریبا خانی (خبر و ایستگاه)، نفیسه مجیدی زاده (دماسنج)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ فلک)، حسین تولایی (شعر)، شادی خوشکار (داستان نوجوان)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی نشریه)، حدیث لزرغلامی، نیلوفر نیک‌بنیاد، یاسمن رضائیان و آیدا ابوترابی



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری ویژه‌ی نوجوانان سال نوزدهم، شماره‌ی ۱۶ الکترونیک پنج‌شنبه ۲۰ تیر ۱۳۹۸ صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری مدیر مسئول: مهران کریمی

در آستانه‌ی ولادت امام‌رضاء

تولد تو در هشت روایت

● یاسمن رضائیان



عکس: سایت Deskgram

تولد پار سال تو بود. ما در حرم بودیم. من از تماشای خیل جمعیت شگفت‌زده شده بودم. با خودم می‌گفتم چه خوب است که این همه آدم برای تبریک تولد آدم بیایند. با خودم فکر کردم کنار هر تبریکی که بر زبان و در ذهن آدم‌ها می‌آید حتماً یک خواسته و دعایی هم هست. تو هیچ زمان آدم‌ها را دست خالی از خانه‌ات بر نمی‌گردانی. روز تولدت که جای خود دارد. بعد خنده‌ام گرفته بود. فکر کردم همه‌ی آدم‌ها در روز تولدشان هدیه می‌گیرند اما تو در روز تولدت به آدم‌ها هدیه می‌دهی.

در آن است و هم رضای خدا. بهتر از این نمی‌شود.

۴

تولد چهار سال پیش تو بود. من یک کارت پستال قشنگ برایت درست کردم و یک متن کوتاه هم نوشتم. چند باری زیر و رویش کردم تا مطمئن شوم چیزی کم ندارد. می‌خواستم بهترین کارت پستال دست‌ساز دنیا باشد. مقوای کار تم طلایی بود. آن را نیم‌دایره بریده بودم و از مقوای خاکستری چندتایی کبوتر جدا کرده بودم و کنارش چسبانده بودم. برای متنی که می‌خواستم بنویسم چند روز فکر کرده بودم. شب قبل از خواب، صبح بعد از بیدار شدن از خواب، موقع کمک به مامان، حتی وقتی داشتم تلویزیون می‌دیدم به متنی که باید می‌نوشتم فکر می‌کردم. بالاخره توانستم بهترین کارت دنیا را برایت درست کنم و در روز تولدت آن را به تو هدیه بدهم. بعد یک جای امن نگهش داشتم که وقتی به خانه‌ات آمدم آن را برایت بیاورم.

۲

تولد دو سال پیش تو بود. پای تلویزیون دراز کشیده بودم. تلویزیون داشت حرم را نشان می‌داد و مولودی زیبایی پخش می‌کرد. داشتم به آن مولودی گوش می‌دادم که چشم‌هایم سنگین شد. خوابم برد. از آن خواب‌های کوتاه یک دقیقه‌ای. از آن‌هایی که جور عجیبی آدم را سر حال می‌کنند. چشم‌هایم را که باز کردم صدای مولودی در خانه پیچیده بود. هنوز تصویر حرم در قاب تلویزیون بود. با خودم فکر کردم به خواب رفتن در فضایی که اسم تو شنیده می‌شود آرامش بخش است. آرامش آن



طرح: سایت pinterest

۵

تولد پنج سال پیش تو بود. گروه سرود مدرسه می‌خواست سرودی بی‌نهایت زیبا برای جشن روز تولدت اجرا کند. من هیچ‌وقت عضو گروه سرود نبودم؛ اما راستش وقتی فهمیدم آن‌ها دارند سرودی را برای تولد تو تمرین می‌کنند دلم خواست همراهشان باشم. چند دقیقه مانده به زنگ تفریح، دبیر پرورشی آمد دم کلاس‌مان و گفت: «برای گروه سرود سه نفر کم داریم.» من اولین نفری بودم که دستم را بالا بردم. دبیر پرورشی انتخابم کرد و من عضو گروه سرود شدم.

۶

تولد شش سال پیش تو بود. ذوق زده از کشف استعداد تازه‌ام، اولین شعرم را

خواب یک دقیقه‌ای به خاطر آرامشی بود که در وجود تو است.

۳

تولد سه سال پیش تو بود. دلم هوای دیدن تو را کرده بود. به مامان که گفتم: «برنامه‌اش را می‌گذاریم که زود برویم.» گفتم: «دلم می‌خواهد در روز تولدش آن‌جا باشم.» مامان گفت: «نذر کن برای خاطر رضای او کاری انجام بدهی تا روز تولدش تو را به خانه‌اش دعوت کند.» نذر کردم سعی کنم تا کمی شبیه‌ات باشم. به معنی اسمت فکر کردم. گفتم نذر می‌کنم به هر چه خدا می‌خواهد رضای باشم. به جایش تو مرا برای تولدت دعوت کن. از نذر خودم کیف کردم. گفتم هم رضای تو

برای تو گفته بودم. برعکس خیلی از

هم‌سن و سال‌هایم که اولین شعرها و نوشته‌هایشان را پنهان می‌کردند من به هر کسی می‌رسیدم شعرم را برایش می‌خواندم. آن قدر آن را خوانده بودم که دیگر حفظ شده بودم. آخرش هم آن را روی یک کاغذ سبز نوشتم، حاشیه‌ی کاغذ را گل کشیدم و آن را بالای میز چسباندم. آن شعر باید پیش چشمم می‌بود تا هر بار با دیدنش انگیزه پیدا کنم که هم شعرهای تازه بگویم و هم با

تو حرف بزوم.

۷

تولد هفت سال پیش تو بود. از بابا پرسیده بودم تو چه کسی بودی؟ پرسیده بودم اگر همه این قدر دوست دارند پس چرا آن سال‌ها تو را شهید کرده بودند؟ بعد بابا با حوصله برایم داستان تو را تعریف کرد؛ داستان مردی که مثل تمام اجداد و پدرانش حرف حق زد، طرفدار حق بود و برای حق شهید شد. بابا گفته بود امسال



عکس: سایت pinterest

می‌رویم به خانه‌اش تا نشانت بدهم بام خانه‌اش چه قدر نورانی است.

از تولد هفت سال پیش تو بود که احساس کردم تو حتماً کسی می‌شوی که من تا همیشه دوستش خواهم داشت و با او حرف خواهم زد.

۸

روز تولدت نزدیک است. امسال همه تولد مرا با تولد تو به یاد می‌آورند. برای من که از سال‌ها پیش تو را شناختم و دوست داشتم بسیار دلنشین است که روز تولدم با تولد تو هم‌زمان شده است. راستش ته دلم از این هم‌زمانی ذوق کرده‌ام.

مامان به من گفته است به‌عنوان هدیه‌ی تولد از تو یک چیز باارزش بخواهم؛ یعنی تو را واسطه بگیرم بین خودم و خدا تا آن آرزوی باارزش را به من بدهد. مامان گفت البته در مقابلش باید خودم هم یک هدیه‌ی خوب به تو بدهم. من تعجب کردم و پرسیدم: «هدیه‌ی؟» چه هدیه‌ای؟ «مامان گفت: «یک قول و قرار. یک راز و یک پایبندی به عهد. این بهترین هدیه‌ای است که می‌توانی به او بدهی.»

و من آرزو کردم؛ آرزویی طلایی که اگر آن را به زبان بیاورم حتماً به گوش پرنده‌های گنبد آشناست. آرزویی که اجابتش از برکت تولد تو خواهد بود.

با ارائه‌ی ایده‌ها و فیلم‌های کوتاه در سومین المپیاد فیلم‌سازی

فیلم‌سازان نوجوان به میدان می‌آیند

رقابت فیلم‌سازان نوجوان داوطلب شرکت در سومین المپیاد فیلم‌سازی نوجوانان ایران، با نزدیک شدن به پایان مهلت ارائه‌ی آثار، روزبه‌روز جدی‌تر می‌شود.

به گزارش دبیرخانه‌ی جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان سومین المپیاد فیلم‌سازی نوجوانان ایران در دو بخش «ایده» و «فیلم» هم‌زمان با سی‌و دومین دوره‌ی این جشنواره در اصفهان برگزار می‌شود.

طبق فراخوان سومین المپیاد فیلم‌سازی نوجوانان ایران در دو بخش ایده و فیلم کوتاه که به تازگی منتشر شده نوجوانان ۱۲ تا ۱۶ ساله، یعنی متولدان سال‌های ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۶ می‌توانند تا ۲۰ تیر پنج‌اثر برای شرکت در بخش ایده (طرح اولیه‌ی قصه‌ی یک فیلم) بفرستند. البته نوجوانان مذکور تا ۷ مرداد فرصت دارند تا فیلم‌های کوتاه (حداکثر سه دقیقه‌ای) ساخته‌ی خود را برای حضور در بخش فیلم کوتاه این رویداد ارائه کنند. این فیلم‌ها می‌توانند داستانی، مستند یا پویانمایی باشند و فرقی ندارد که فیلم‌برداری آن‌ها با دوربین معمولی یا تلفن همراه صورت گرفته باشد. اسامی فیلم‌های راه‌افته به بخش مسابقه‌ی سومین المپیاد فیلم‌سازی ۱۵ مرداد اعلام خواهد شد و ضمن اهدای جوایزی به پدیدآورندگان فیلم‌های برتر، فیلم‌هایشان هم در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان به نمایش در خواهد آمد.

گفتنی است دبیرخانه‌ی المپیاد، برگزاریدگان هر دو بخش ایده و فیلم کوتاه را در اردوی آموزشی استعدادهای المپیاد گردهم می‌آورد. این اردو از ۲۶ تا ۳۰ مرداد ۱۳۹۸ در اصفهان برگزار خواهد شد.

هم‌چنین نوجوانانی که آثارشان به مرحله‌ی نهایی راه پیدا کند، پیش از برگزاری المپیاد در کارگاه‌های رایگان «آشنایی با سینما» در انجمن سینمای جوانان ایران شرکت خواهند کرد.

یادآور می‌شود سومین المپیاد فیلم‌سازی نوجوانان ایران به همت بنیاد سینمایی فارابی و با مشارکت دبیرخانه‌ی جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، انجمن سینمای جوانان ایران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات و شهرداری اصفهان از ۲۶ تا ۳۰ مرداد امسال برگزار خواهد شد.

داوطلبان برای ثبت‌نام می‌توانند با مراجعه به سایت www.iycs.ir فرم ثبت‌نام را تکمیل و ایده‌ی خود را آپلود کنند. سازندگان فیلم‌های کوتاه هم می‌توانند در سایت مذکور ثبت‌نام کنند و آثارشان را از طریق دفاتر انجمن سینمای جوانان ایران برای دبیرخانه‌ی المپیاد بفرستند یا مستقیماً، آثار خود را به نشانی تهران، میدان ونک، خیابان گاندی جنوبی، کوچه نوزدهم، پلاک ۲۰، کدپستی: ۱۵۱۷۸۷۳۸۱۱، دفتر امور جشنواره‌ها ارسال کنند. برای دریافت اطلاعات بیشتر می‌توانید با شماره تلفن‌های ۰۸۴۸۱۶-۸۶۰۸۴۸۲۹-۸۶۰ تماس بگیرید.



در ۷۵ سالن و به مدت یک ماه

می‌توانید ضربه‌فنی را ببینید

هستند، اما همیشه قهرمان آن کسی نیست که برنده می‌شود. این فیلم نامزد دریافت جایزه‌ی بخش مسابقه‌ی چهل‌ونهمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم جیفونی ایتالیا شد و در سی‌ویکمین جشنواره‌ی فیلم‌های کودکان و نوجوانان اصفهان توانست سه پروانه‌ی زرین هیئت داوران کودکان و نوجوانان برای فیلم نوجوان، بهترین فیلم‌نامه و بهترین فیلم نوجوان را دریافت کند. یادآور می‌شود کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از اواخر سال ۱۳۹۴ با تجهیز و فعال کردن سالن‌های نمایش مراکز کانون در قالب طرح «کانون نمایش» فیلم‌های خود را در سراسر کشور برای کودکان، نوجوانان و خانواده‌ها به نمایش می‌گذارد و تابستان امسال هم فیلم ضربه‌فنی در قالب طرح کانون نمایش، در ۷۵ سالن کانون به روی پرده می‌رود.

فیلم «ضربه فنی» به کارگردانی غلامرضا مضانوی و بازی نسیم ادبی، افشین هاشمی، نازنین احمدی، سیروس همتی، مجید نوروزی، درسا بختیار و ملیحه کیا از دوشنبه‌ی آینده، ۲۴ تیر در ۷۵ سالن کانون در سراسر کشور به نمایش درمی‌آید و نوجوانان و خانواده‌ها یک ماه فرصت دارند به تماشای این اثر بنشینند. گفتنی است سپهراد فرزانی، سیاوش اسدپور، علی ملکیان، حسین لطفی، متین جان‌جانه، محمدمامین مرادی، پوریا ایمانی و هستی فرامرزی بازیگران نوجوان این فیلم هستند.

به گزارش روابط عمومی کانون، فیلم ضربه فنی که از تولیدات امور سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۹۷ است، ماجرای سه نوجوان را تعریف می‌کند که هر کدام از راهی به دنبال قهرمان شدن در یک جام معتبر



در نمایش عمومی عجیب بزرگ کوچک من رخ می‌دهد

رویاریو پرماجرا باشل سیلور استاین

نمایش «عموی عجیب بزرگ کوچک من» به قلم گیتا داودی و کارگردانی ناصر آویژه در فصل تابستان، هر روز به جز شنبه‌ها، در سالن مذکور روی صحنه می‌رود. این نمایش داستان دختری را روایت می‌کند که در یک تصادف مادرش را از دست می‌دهد و خود و پدرش را در این تصادف مقصر می‌داند. این دختر که بعد از تصادف به می‌تواند راه برود و نه حرف بزند، به کتابخانه‌ی می‌رود که عمه‌اش در آنجا مشغول کار است و در کتابخانه با مردی عجیب، یعنی شل سیلور استاین روبه‌رو می‌شود...

این روزها در سالن بوستان مرکز تولید تئاتر و تئاتر عروسکی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نمایش «عموی عجیب بزرگ کوچک من» به کارگردانی ناصر آویژه روی صحنه می‌رود. افتتاحیه‌ی این نمایش، دوشنبه ۱۰ تیر، با حضور شماری از نویسندگان و هنرمندان و با تجلیل از رضی هیرمندی، مترجم با تجربه‌ی کشور اجرا شد. رضی هیرمندی بسیاری از آثار شل سیلور استاین را به فارسی برگردانده و شاید بتوان گفت که او استاین را به خوانندگان فارسی‌زبان معرفی کرده است.

در نخستین مهرواره‌ی داستان آفرینش

داستان نویسان نوجوان، در تبریز گردهم می‌آیند



داستان نویسنده انجمن‌های ادبی آفرینش کانون در دو مرحله داوری شده و از بین ۴۴۰ شرکت‌کننده که ۵۸۰ اثر داستانی برای دبیرخانه‌ی مهرواره فرستاده بودند، ۸۶ نفر برگزیده شدند. به گفته‌ی موسسین فرزانه رحمانی، اعظم بزرگی و شراره هاشم دباغیان داوران آثار داستان نویسان نوجوان برای حضور در این مهرواره بوده‌اند. گفتنی است اسفند سال گذشته نخستین مهرواره‌ی شعر آفرینش با حضور ۷۰ نوجوان و شماری از چهره‌های نام‌آشنای شعر معاصر ایران مانند بهاء‌الدین خرمشاهی، میرجلال‌الدین کزازی، سیدعلی موسوی گرمارودی، مژگان عباسلو، محمدعلی بهمنی، محمدجواد محبت، اسماعیل امینی، عبدالجبار کاکایی و ساعد باقری، از اول تا سوم اسفند، در تهران برگزار شد.

مرداد آینده، تبریز میزبان برترین داستان نویسان نوجوان عضو انجمن‌های ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کشور خواهد بود. به گزارش روابط عمومی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، این داستان نویسان برای شرکت در نخستین مهرواره‌ی داستان آفرینش از دوشنبه ۱۴ تا پنج‌شنبه ۱۷ مرداد در تبریز گردهم می‌آیند. در این مهرواره‌ی چهارروزه -که معاونت فرهنگی کانون، به میزبانی کانون استان آذربایجان شرقی برگزارکننده‌ی آن است- ۸۶ عضو برگزیده و ارشد داستان نویسنده انجمن‌های ادبی آفرینش کانون حضور پیدا می‌کنند. انسیه موسویان، سرپرست آفرینش‌های ادبی و هنری کانون درباره‌ی چگونگی انتخاب اعضا برای حضور در این مهرواره توضیح داد که آثار اعضای



نقاشی: سیروان کمانی

کنم. نمی‌توانستم قبول نکنم. اگر زیر بار قوانین تازه و باشگاه رفتن نمی‌رفتم، باید به کلینیک ترک اعتیاد فضای مجازی می‌رفتم. قبول کردم. سه روز در هفته، با دستگاه ورزش کنم. و تازه باید خدا را شکر می‌کردم که در چین نبودم، و گر نه به روش ترک کمپ‌های چینی توسط نظامی‌های بازنشسته، باید ساعت‌ها روی زمین سیمانی سینه‌خیز می‌رفتم یا هر روز کلی قرص می‌خوردم یا سبزی پاک می‌کردم و کف دستشویی‌های کمپ را مثل آینه برق می‌انداختم یا آشپزی می‌کردم تا به زندگی واقعی برگردم. جرئت نه گفتن به مامان را نداشتم تا حالا این قدر جدی ندیده بودم. دور روز اول باشگاه از بدن درد خوابم نمی‌برد، اما با خودم فکر می‌کردم تحمل بدن درد راحت‌تر از تحمل مشاور مدرسه است. اگر باشگاه نمی‌رفتم، باید یک روز در هفته نزد ایشان می‌رفتم که به قول بابا همه‌ی آتش‌ها از گور او بود. تنها خیرخواهی ایشان در حق من، این بود که مامان را متقاعد کرده بود توقیف گوشی، درست نیست و باید زمان استفاده از گوشی جیره‌بندی شود و من هر روز یک ساعت کم‌تر از گوشی و شبکه‌های مجازی استفاده کنم. مامان اسم طرح ترک اعتیاد فضای مجازی را گذاشته بود، آشتی با زندگی! به قول خودش می‌خواست من را از دنیای مجازی بیرون بکشد که بیش‌تر از نوجوانی‌ام لذت ببرم.

حالا دو ماهی است که از طرح جدید مامان می‌گذرد. به باشگاه رفتن عادت کرده‌ام و دوره‌ی ترک را به سلامت پشت سر می‌گذارم. این روزها من و بابا زودتر از مامان دور کرسی می‌نشینیم. بابا از خاطرات سربازی و شیطنت‌های بچگی می‌گوید و من، موهایی بابا را می‌بینم که چه قدر زود سفید شده‌اند. مامان به وضوح راضی است. و موبایل‌ها هم در تبعیدگاه خود تا صبح استراحت می‌کنند.



طرح آشتی با زندگی

● زهرانوری

را از توی گوشی‌اش نشانم داد. تازه آن وقت بود که فهمیدم چه بلایی سرم آمده است. من معتاد بودم. جناب گوگل گفته بود، هرکس بالای ۳ ساعت در شبکه‌های مجازی و بازی اینترنتی بچرخد، نیاز به ترک هرئوین الکترونیکی یا همان گوشی را دارد. به همین منظور، گوشی بنده توقیف شد و مامان مجبورم کرد که در باشگاه بدن‌سازی سر کوچک ثبت نام

دامن جناب گوگل شد و درباره‌ی فرمایشات مشاور مدرسه، تحقیق مفصلی را شروع کرد که ماجرا پیچیده‌تر شد. همان روز وقتی از مدرسه آمدم، دیدم که چشم‌های مامان قرمز است، معلوم بود ساعت‌ها گریه کرده است. اولش فکر کردم آشنایی فوت کرده است، اما خیلی زود فهمیدم کسی نمرده است. عصرانه که می‌خوردم، چند ویدئو

مامان خریداری شد. در روزهای بعد، متوجه نکته‌ای شدم، مامان به دیدن گوشی در دست من حساس شده بود و اگر گوشی را دستم می‌دید، جلسه‌ی ارشاد بنده شروع می‌شد: چیه چمبره زدی رو گوشی! نابود شد گردنت... زمان ما، پسرهای هم سن تو، توی کوچه، گل کوچیک و هفت‌سنگ بازی می‌کردن! چند روز بعد هم، مامان دست به

از وقتی مامان را دعوت کرده بودند به جلسه‌ی مشاوره‌ی مدرسه، زندگیم زیر و رو شده بود. مامان که تا قبلش به گوشی و اینترنت کاری نداشت، شده بود متخصص فضای مجازی و روزگرم را سیاه کرده بود. و از آن جلسه به بعد، همه چسی در خانه‌ی ما شکل عوض کرده بود، گوشی‌ها در جاموبایلی که قبلاً جاجورایی بود، گذاشته شد، البته خاموش یا سایلنت.

فردای جلسه هم، مامان دستور خروج کرسی قدیمی را از انباری صادر کرد. به سختی کرسی را از انباری آوردم طبقه‌ی سوم و تا شب نشده کرسی با منتقل برقی و روانداز چهل تکه‌اش، کنار میل‌های زرشکی زار می‌زد، انگار گذشته را هل بدهی در آینده. بعد هم بساط تخمه و میوه روی کرسی و خواندن قوانین تازه توسط مامان:

- استفاده از گوشی بعد از ساعت ۸ ممنوع است و موبایل‌ها تا صبح خاموش و بی‌صداست.

- از ساعت ۸ تا ۹ همه‌ی خانواده دور کرسی می‌نشینند، گپ می‌زنند، بازی می‌کنند و با هم خوش‌گذرانی می‌کنند. - هرکس قوانین جدید خانه را زیر پا بگذارد، یک روز حق استفاده از موبایل را ندارد.

روز بعد قوانین حکومت نظامی مامان، روی یخچال، جلو چشم من و بابا بود. بابا اولش سعی می‌کرد لجبازی کند، اما وقتی دید در قهر مامان، شام و ناهار تعطیل می‌شود، کوتاه آمد و پرچم صلح را بالا برد، اما ماجرا به قوانین حکومت نظامی و کرسی و جاموبایلی ختم نشد. ساعت، جای آلارم گوشی را گرفت. بعد بازی‌های فکری وارد خانه شدند تا دور کرسی، سرگرممان کند. بعد مراسم شاهنامه‌خوانی توسط بابا اجرا شد. و هر هفته بازی فکری و کتاب جدید و فیلم‌های روز سینما توسط

سر به زیرم اگر چه می‌دانم
دل من تا همیشه سر به هواست
پا به پایم کنم برای سفر
رد پایم پر از نرفتن‌هاست

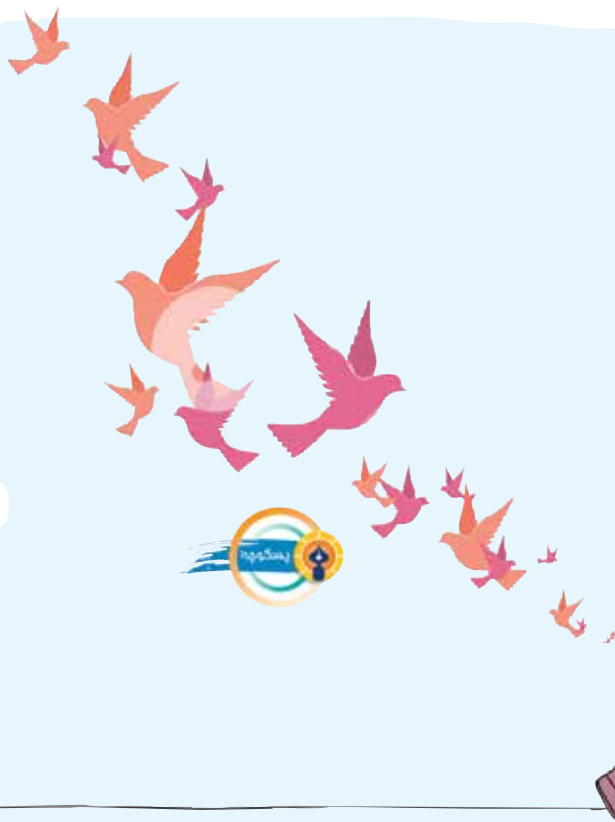
چمدان مرا ببند نسیم
دل آسوده‌ای در آن بگذار
سفرم را بیا قدم به قدم
با دل جاده در میان بگذار

لحظه‌ی سخت چشمه جوشش اوست
بعد از آن شادمانه خواهیم رفت
باقی راه را خودم بلدم
مثل یک رودخانه خواهیم رفت

زندگی سنگ و آب و روشنی است
کوه و دریا و ماه خواهیم شد
چمدان مرا ببند نسیم
من خودم سر به راه خواهیم شد

سفر

● مهدی مردانی



داغ دلنگ

زمان تنگ است و دلتنگی برای دیدنش بسیار
خیال شعر گفتن موقع خندیدنش بسیار

امید روزهایم رفته رفته سوختند از دم
تم از دوری اش سرد است و داغ رفتنش بسیار

هانیه عابدینی، ۱۶ ساله از کرج



تصویرگری: بهناز سراوانی



عکس: سارا نجفی، ۱۷ ساله از سر وستان

اتفاق

این جا بدون تو

خیابان به خیابان

برگ به برگ

پاییز به شدت دارد اتفاق می‌افتد.

فائزه ابوالی
۱۶ ساله از تهران

آب

آبی بیوش

بگذار آسمان

کمی در تو استراحت کند.

مهديس نکایی
از ساوه

من و تو

در قلبم

اتفاق عجیبی رخ داد

یکی ماشه کشید

و دیگری تسلیم شد

تو آن جا بودی!

فرشته محمودنژاد
از اسلامشهر

شعر

خیال رنگی

دوستان مهربان

اگر بگویم نفسمان به نفسشان بند است، دروغ نگفته‌ام. دوستان مهربانی که بی دریغ هوایمان را پاک، روزهایمان را شاد و شهرمان را سبز می‌کنند. اما ما انسان‌ها راه و رسم دوستی را از یاد برده‌ایم و به جای جبران این حجم از مهربانی، فرصت زندگی را از آن‌ها گرفته‌ایم. کاش تولد نهال‌ها را جشن بگیریم تا در آینده شهری داشته باشیم پراز درختان مهربانی که به ما لبخند می‌زنند.

مهديه اسمعیلی، ۱۷ ساله از شهریار

طبیعت ساندویچ خور

امان از دست این زیاله‌ها که دست از سر آدم‌ها بر نمی‌دارند.

گاهی موقع دیدنشان در طبیعت با خودم می‌گویم نکند درخت‌ها و بوته‌ها نوشابه‌ی گازدار و سس و ساندویچ می‌خورند که این همه آشغال می‌ریزند! متینه خداوردی، ۱۷ ساله از تهران

روژین: اگر خدایی نکرده پدر و مادرم از دنیا بروند، کسی نیست تکیه‌گاهم باشد.

زینب محمدی
۱۶ ساله از شهرقدس

بدی‌های خواهر و برادر نداشتن

ارغوان و فاطمه: تنهایم و کسی نیست در خانه که همبازی و همسلمان باشد.

گفت برایم بستنی بندرا!

می‌کنند.

ملیکا: من و برادرم از بچگی سر مسائل مختلف با هم رقابت می‌کنیم. این رقابت سهم زیادی در موفقیت‌هایمان داشته است.

هستی: خواهرم دوست و مکمل من است. بدون این که قضاوت کند، حرف‌هایم را می‌شنود.

خوبی‌های خواهر و برادر نداشتن

فاطمه و روژین: وقتی خواهر و برادر نداری مجبور نیستی چیزی را با کسی شریک شوی.

ارغوان: آرامش خانه، مخصوصاً موقع امتحانات.

بدی‌های خواهر و برادر داشتن

عسل و حانیه: بدی ندارد، ولی چون اختلاف سنمان زیاد است، آن‌ها از دواج کرده‌اند و حالا بیش‌تر روز را در خانه تنهایم.

خواهر و برادر در زندگی مان تأثیرگذارند، حتی اگر خواهر و برادر نداشته باشیم، این هم نوعی تأثیر است! با چند تا از دوستان دبیرستانی‌ام درباره‌ی خوبی‌ها و بدی‌های خواهر و برادر داشتن صحبت کردم.

دخترها ده نفرند؛ زهرا چهار برادر بزرگ‌تر دارد، حانیه بچه‌ی آخر است با یک خواهر و یک برادر، ملیکا دو برادر دارد و خودش وسطی است، میترا و سارا دو خواهر کوچک‌تر، هستی یک خواهر کوچک و عسل یک برادر بزرگ دارند و ارغوان و روژین و فاطمه تک‌فرزندند.

خوبی‌های خواهر و برادر داشتن

سارا و میترا: خواهرهایمان خیلی وقت‌ها حالمان را خوب می‌کنند. عسل و حانیه: از نظر مادی و روحی حمایتان می‌کنند.

زهرا: وقتی با پدر و مادرم به مشکل برمی‌خورم، برادرهایم پشتم می‌ایستند و اگر اشتباه کنم، من را متوجه اشتباهم



عکس: فریبا زینالی از تبریز

عشقی به نام نوشتن

پله‌های حیاط را یکی در میان بالا می‌روم، به اتاق می‌روم و خود را نیز در آغوش تخت رها می‌کنم. سراغ دفتر و قلمم می‌روم. هر وقت می‌خواهم شروع به نوشتن کنم، یاد حرف خانم جان، خدا بیامرز، می‌افتم: «دختر جان، ای جان به قربان دو چشم رنگی‌ات، دِ آخه این قده غرق این دفتر نشو، یکهو دیدی کار دست خودت دادی و عاشق شدی‌ها...» اما نمی‌دانست که مدت‌هاست من عاشقم. اصلاً همین عشق سرم را در دفتر و کتاب فروبرد. من عاشق تمام واژه‌ها هستم، واژه‌هایی که برای معماری کلماتم به صف ایستاده‌اند، کلمه‌هایی که منتقل‌کننده‌ی احساسم، رویایم، آرزویم و در نهایت منتقل‌کننده‌ی افکارم هستند. من عاشق تمام درختانی هستم که به برگ‌های زیر دستم تبدیل شده‌اند تا من رویشان بسرایم... خانم جان درست می‌گفت. من عاشق شده‌ام و این عشقی است که نامی جز نوشتن ندارد.

نگار رضایی‌پور
۱۷ ساله از تهران

غرق در قصه‌ها

تابستان که می‌شد می‌نشست لب حوض کوچک وسط حیاط. پاهایش را می‌کرد توی آب. انگشت‌هایش را بالا و پایین می‌کرد و برای خودش و ماهی‌های سیاه و قرمز قصه می‌گفت. قصه‌های مادر بزرگش را تعریف می‌کرد و خودش می‌شد قهرمان قصه.

ماهی‌ها غرق آب بودند و او غرق قصه‌هایش. مادر که میوه‌ها را خالی می‌کرد توی حوض، آب می‌پاشید به سر و صورتش و قهقهه می‌خندید. حوض هم می‌خندید ماهی‌ها هم می‌خندیدند.

بزرگ که شد دیگر قصه بلد نبود، ماهی‌ها هم نبودند. حوض تنها بود.

سارا دانش‌مهر
۱۷ ساله از تبریز



عکس: مینا عروجی، ۱۵ ساله از اندیشه

نقص‌گرایی

همه را فراری داده، همین چند تا آدم دوروبرتان از خودتان به‌درد نخور ترند و... به خیابان بروید و هی به چیزهای ناقص نگاه کنید تا دلتان خنک شود: رنگ‌سندلی کافه رفته، سندلی‌های اتوبوس شکسته و باز مردم برای تصاحب کردنش با ضربه‌های کیفشان حریف‌را از ناحیه‌ی پهلو و صورت مجروح می‌کنند، تابستان‌ها هوا خیلی گرم است، زمستان‌ها اگر اول صبح دستت به میله‌ی فلزی بخورد، می‌چسبد و تا عمق وجودت ترک برمی‌دارد، آقایی که توی مترو نشسته خوابش برده و خروپفش از هندزفری تو می‌گذرد و روی اعصاب شنوایی‌ات با ناخن خط می‌کشد، سنگ‌فرش کف پیاده‌رو لقی می‌زند و از هر چهار نفر، پای یک نفر رویش پیچ می‌خورد و... همه چیز ناقصی، ضعفی، باگی دارد. این شما را تسکین می‌دهد. به خودتان می‌گویید که خوب چرا من کامل باشم؟ و بعد زندگی جدیدتان را آغاز می‌کنید. لک بودن سفره‌آذیتان نمی‌کند، از اخلاقتان حرص نمی‌خورید، سعی نمی‌کنید در عکس‌ها زیباتر دیده شوید و... دست آخر شاید بروید، ناخن‌هایتان را لاک بزنید تا وقتی لک‌پرب می‌شوند، احساس خوبی پیدا کنید.

وجیهه جوادی، ۱۷ ساله از نجف‌آباد

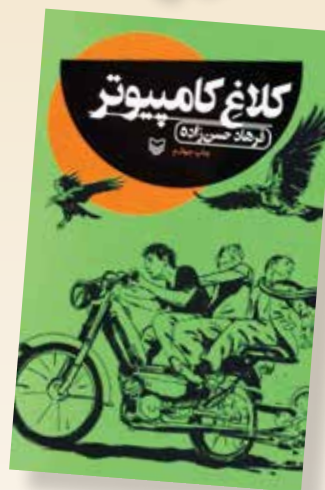
وقتی از من پرسید: «واقعاً شما دخترها چه هدفی از لاک زدن دارید؟»، کمی من کردم و گفتم: «خب چون قشنگه.» راستش را نگفتم. اگر می‌گفتم عاشق اینم که لاک‌هایم لب‌پر شوند و نگاه کردنشان را در چنین حالتی خیلی دوست دارم، قطعاً فکر می‌کرد دیوانه‌ای، چیزی هستم. بعد باید بیش‌تر توضیح می‌دادم: حسش شبیه دیدن کتابیه که چندین بار خوندیش، روش مربای آلبالو ریخته، شیراز‌هاش داره پاره می‌شه... و آن وقت مطمئن‌تر می‌شد که دیوانه‌ام.

اگر دارید فهرست کاملی از بیماری‌های عجیب غیرمهلک تهیه می‌کنید، همان خط اول بنویسید «نقص‌گرایی». در توضیحش می‌توانید بنویسید این افراد نقطه‌ی مقابل ایده‌آل‌گرایی‌اند و از دیدن نقص‌ها و کاستی‌ها احساس خوشایندی پیدا می‌کنند.

بعد اگر روزی حس کردید در دنیایی هستید که هر تلاشی برای کامل بودن با شکست مواجه شده و دیگر تحمل خودتان را ندارید (چون خیلی زشتید، موفقیت خاصی کسب نکرده‌اید، قادتان زیادی کوتاه یا بلند است، اخلاق بدتان

یک جعبه کتاب

دنیای عجیب کلاغ‌ها



همه چیز از یک کامپیوتر شروع می‌شود؛ یک کامپیوتر دست دوم که هدیه‌ی قبولی در امتحانات خرداد ماه منصور است. کامپیوتری با یک برنامه‌ی عجیب با دسته‌ای کلاغ.

گفت‌وگو با چیزی ناشناخته، آشنایی با کلاغ‌های سخن‌گو، ورود به دنیای عجیب، همه و همه در کتاب «کلاغ کامپیوتر». یک لحظه خودتان را جای منصور بگذارید... اگر شما بودید، چه می‌کردید؟

کلاغ کامپیوتر

نویسنده: فرهاد حسن‌زاده

ناشر: سوره مهر

سمانه منافی، ۱۵ ساله از اسلامشهر



عکس: نیلا قرمز چشمه، ۱۷ ساله از تهران



از کیسه‌های پلاستیکی ممنوع شده و یا در آستانه‌ی ممنوع شدن است.



روابط عمومی شهرداری تهران، به نقل از صدرالدین علی‌پور، مدیرکل محیط زیست و توسعه‌ی پایدار شهرداری تهران آورده است که «ایران در میان ۱۰ کشور پر مصرف مواد پلاستیکی و نایلونی قرار دارد و طبق آمار، روزانه بیش از سه هزار تن و سالانه حدود یک میلیون تن پلاستیک در کشور مصرف می‌شود.»

«کمی‌تر کیسه‌ی پلاستیکی مصرف کنیم»؛ این شعار روز بدون پلاستیک در سال ۹۸ است. بیابید متناسب با این شعار برنامه‌ای برای زندگی‌مان بریزیم، کار خیلی سختی نیست.

البته نایلکس نام یک برند تولید کیسه‌های پلاستیکی است، ولی هم به نام عام کیسه‌های پلاستیکی تبدیل شده و هم چون روز بدون نایلکس داریم از همین کلمه استفاده می‌کنیم.

نان‌ها از قبل در کیسه‌ی پلاستیکی بسته‌بندی شده بودند، اما خریدار از فروشنده می‌خواست که کیسه را دوباره در کیسه‌ی پلاستیکی دیگری بگذارد. مرد فروشنده اعتراض کرد و گفت که باید در مصرف کیسه‌های پلاستیکی صرفه جویی کنیم. خریدار گفت: «اگر لازم است هزینه‌اش را پرداخت می‌کنم.» و مرد ساکت شد و کیسه‌ی پلاستیکی را به دست خریدار داد. او همان‌طور که از مغازه بیرون می‌رفت گفت: «الآن راحت‌تر نان‌ها را دستم می‌گیرم...»

شاید شما هم به چنین افرادی برخورد کرده باشید. همین‌ها مصرف کیسه‌های پلاستیکی را بالا برده و باعث شده‌اند در ایران کیسه‌ی نایلون و ظرف‌های یک‌بار مصرف پلاستیکی در شمار پر مصرف‌ترین کالاها باشند. با توجه به آسیب‌های ناشی از مصرف و رها شدن کیسه‌های نایلونی در طبیعت، امروزه در برخی کشورها، فروشگاه‌ها از دسترس قرار دادن کیسه‌های نایلونی به‌طور رایگان منع شده‌اند یا کلاً استفاده

تکان دهنده است که بدانیم به ازای هر تهرانی، روزانه سه نایلکس وارد چرخه‌ی محیط زیست می‌شود. یعنی بعضی از شهروندان جور بقیه را هم در وارد کردن نایلکس به طبیعت می‌کشند؛ جور همه‌ی تهرانی‌هایی را که بلدند چه‌طور به نایلکس «نه» بگویند. این نه گفتن مثل همه‌ی نه گفتن‌ها، مهارت می‌خواهد؛ وقتی تنها یا با اعضای خانواده یا با دوستان به فروشگاه می‌رویم و کم یا زیاد خرید می‌کنیم، معمولاً نمی‌توانیم خریدهایمان را زیر بغل بزنیم یا همین‌طور آن‌ها را در دستمان بگیریم. بله، ساک یا کیسه‌ای لازم داریم و اگر بخواهیم به نایلکس نه بگوییم و به استقبال زندگی بی‌نایلون برویم، از قبل فکرش را می‌کنیم و سعی می‌کنیم ساک یا کیسه‌ی تاشو کم‌حجمی همراهمان باشد، یا خریدهای کم‌حجم خود را در کوله یا کیفمان جا بدهیم. آن وقت می‌توانیم به فروشنده بگوییم: «نه! من نایلکس نمی‌خواهم.»



من خیلی‌ها را دیده‌ام که به نایلکس نه می‌گویند؛ اما آدم‌هایی با رفتاری درست برعکس هم دیده‌ام؛ مثلاً یک بار کسی را در حال خریدن نان باگت دیدم.

ردپای نایلکسی

نفسیه مجیدی زاده

کیسه‌ی فریزر و... پیدا می‌شود. بله، گویی نایلکس‌ها بخش جدانشدنی زندگی ما شده‌اند. اطرافمان هم پر از نایلکس است؛ از باغچه‌های شهری گرفته تا کناره‌های جاده‌ها، جنگل‌ها، بیابان‌ها، کوه‌ها، رودخانه‌ها و دریاها. انگار نایلکس‌ها و ظروف پلاستیکی به نشانه‌ی حضور و رد پای ما در همه‌جا تبدیل شده‌اند. شاید به همین دلیل از سوی فعالان محیط زیست، روز ۲۱ تیر به نام روز بدون نایلکس نام‌گذاری شده است.

در زندگی امروزی، گویی هر روز بسیاری از ما با نایلون و نایلکس آغاز می‌شود، با نایلکس ادامه پیدا می‌کند و با نایلکس به پایان می‌رسد. هر بار که چیزی می‌خریم، کوچک باشد یا بزرگ فرقی ندارد، عادت کرده‌ایم آن را در یک کیسه‌ی نایلونی تحویل بگیریم. به گردش یا هر جور سفری که برویم، بین لوازم سفر بسیاری از ما تعداد زیادی کیسه‌ی پلاستیکی، در قالب‌های گوناگون مانند نایلکس دسته‌دار،

آپارتمان شماره‌ی ۲۱۰

کبوتر در خانه

بردیا بادپر

ایلیا گفت که الان یکی از آن‌ها را می‌گیرم. من گفتم که هیچ کسی کبوتر چاهی نمی‌گیرد. این‌ها وحشی هستند. ایلیا گفت که آن قدر به شما عادت کرده‌اند که نمی‌پرنند. من یکی از آن‌ها را می‌گیرم که ثابت کنم می‌توانم و بعد رهایش می‌کنم. پنجره باز بود. ایلیا کبوتر را گرفت. کبوتر دستش را چنگ زد. درد دست ایلیا باعث شد او کبوتر را رها کند و کبوتر که راهش را گم کرده بود، ندانسته وارد خانه شد. کبوتر اصلاً پنجره را نمی‌دید. در خانه این طرف و آن طرف می‌پرید و وسایل مادرم را زمین می‌انداخت. ما از پرزدن‌های کبوتر ترسیده بودیم. من دویدم و در را باز کردم؛ کبوتر بعد از مدتی راهش را پیدا کرد و از در خارج شد و در راه پله نشست. اما هر بار که آسانسور می‌ایستاد کبوتر بیچاره می‌ترسید و می‌پرید.

آن روز تعداد زیادی از همسایه‌ها کمک کردند تا بتوانیم راه پرپیچ و خم پله‌ها را به کبوتر نشان بدهیم و برای بیرون رفتن راهنمایی‌اش کنیم.

قرار بود فقط برای پرنده‌ها دانه بریزیم؛ اما نمی‌دانم چرا آن ماجرا اتفاق افتاد؟ راستش پشت پنجره‌های طبقه‌ی ما همیشه کبوترهای چاهی می‌آیند و دانه می‌خورند. دانه‌ها معمولاً ته‌مانده‌ی برنج‌ها یا نان‌های ریز شده‌ی است که از سفره باقی مانده است. عصر بود و ما در حیاط، بازی می‌کردیم. مادر ایلیا، برای ما لقمه‌های نان آورد و من نانم را که داخل یک بشقاب بود، روی پله‌ها گذاشتم و به پارکینگ رفتم. وقتی برگشتم قمری‌ها داخل بشقاب نشستند و نان می‌خوردند. نگران بودم که بشقاب را نشکنند. قمری‌ها با رسیدن ما پریدند و من بشقاب را برداشتم و بقیه‌ی نان‌ها را بردم تا پشت پنجره، برای کبوترهای چاهی بریزم.

بچه‌ها از من پرسیدند که کجا می‌روم و من جریان را به آن‌ها گفتم. دوستانم گفتند که می‌خواهند با من به خانه‌مان بیایند تا پرنده‌ها را ببینند. رفتیم خانه‌مان و همه با هم کنار پنجره رفتیم.



نودنودم را عشق است!

آزمون عزت نفس!

نترسید! چرا هر وقت اسم آزمون به میان می آید، فرار می کنید؟ این جا همه چیز امن و امان است و از ورقه و سالن امتحان و مراقب هم خبری نیست. از بین دو گزینه ی زیر، یکی را انتخاب کنید؛ گزینه ای که بیشتر تر با روحیه و رفتار شما سازگار است:

گزینه ی اول: من خودم را همین جور می دوستم، دوست دارم / به کارهای خودم ایمان دارم / در زندگی مستقل هستم / در شرایط مختلف، انعطاف پذیرم / به زندگی خوش بین هستم / نقدپذیرم / نیمه ی پر لیوان را می بینم / به یادگیری اشتیاق دارم ...

گزینه ی دوم: دوست دارم تغییر کنم / باید بهتر از این شوم / به خانواده و دوستانم بسیار وابسته ام / به راحتی تغییر را نمی پذیرم / به همه بدبینم / زیر بار انتقاد دیگران نمی روم / نیمه ی خالی لیوان بیشتر تر به چشمم می آید / حال و حوصله ی یاد گرفتن ندارم ...

اگر ویژگی های گزینه ی اول، به روحیه ی شما نزدیک تر است، نتیجه ی امتحان، به شما می گوید که احساس ارزشمندی بالایی دارید؛ اما اگر موارد گروه دوم، به رفتار شما می خورد، باید این صفحه را چند بار بخوانید و برای بالابردن عزت نفستان، کاری کنید.

در شماره ی قبل صفحه ی چراغ راهنما، درباره ی موضوع جذاب و تودل بروی «احساس ارزشمندی» با هم حرف زدیم؛ احساسی که برخی روان شناسان نام آن را «عزت نفس» می گذارند و تمام تلاششان را می کنند و راه کارهایی ارائه می دهند تا این حس ارزشمند، در وجود ما بیشتر تر و بیش تر شود. آن ها معتقدند انسانی که حس ارزشمندی نداشته باشد، مثل اتومبیل بدون بنزین است؛ یعنی هر چه قدر هم که خوشگل و خوش قدو بالا باشد، باز هم به سمت خوش بختی حرکت نمی کند و در مسیر انسانی، قدم از قدم بر نمی دارد. پیش از آن که بحث را ادامه دهیم باید یادآوری کنیم

● سیدسروش طباطبایی پور
که در آن شماره یادآوری کردیم که نباید احساس ارزشمندی را با کارآمدی و توانایی های خودمان اشتباه بگیریم. عزت نفس یعنی ما چه قدر خود خودمان را، بدون در نظر گرفتن شکست ها و موفقیت های گذشته و توانایی های حال و آینده، دوست داریم؛ ولی کارآمدی یعنی امروز، توانایی انجام چه کارهایی را داریم یا نداریم.

با این توضیح، در این شماره تلاش می کنیم تا علاوه بر پیشنهاد های شماره ی قبل، راه کارهای دیگری به شما پیشنهاد دهیم تا احساس ارزشمندی خود را در وجود خودمان افزایش دهید.

چای قندپهلوی!

برنامه ی مفصلی برای تحویل گرفتن خودمان بچینیم. مثلاً عصر یک روز تابستان، وقتی والدین عزیزمان خانه نیستند برای خودمان یک فنجان چای تدارک ببینیم و از خودمان پذیرایی کنیم. برای تحویل گرفتن خودمان، از کارهای کوچک هم آغاز کنید؛ مثلاً اگر گوشه ی جوراب مبارکمان پاره شده، بی خیالش نشویم و از خیر جوراب قدیمی بگذریم و به جوراب جدید، با لبخند، خیرمقدم بگوییم.

احساس باهوش!

احساس ارزشمندی در وجود ما، بسیار هوشمند است؛ یعنی اگر در ذهنمان بگوییم «انگار هیچ کس مرا دوست ندارد»، آن قدر به او برمی خورد که به ما اجازه نمی دهد برای دیدن نیمه ی پر لیوان، حتی سرمان را هم بلند کنیم. او ساده و زودباور است و حرف ما را به سرعت باور می کند و بدون چون و چرا، می پذیرد.

بخشش

لبخند!

ماجرای سیل چندماه پیش که یادتان نرفته؟ آیا برای کمک به مناطق سیل زده قدمی برداشته اید؟ شاید بگویید طرح این موضوع چه ارتباطی با عزت نفس دارد؟ روان شناسان معتقدند بخشش، حتی اگر به بخشیدن یک لبخند خلاصه شود، روح ما را سرشار از رضایت می کند و احساس ارزشمندی را در وجود ما، افزایش می دهد.

ترس از تنهایی!

البته که ما موجوداتی اجتماعی هستیم و حس تنهایی و طرد شدن از جمع، برایمان ناخوشایند است؛ اما اگر احساس ارزشمندی خود را بر پایه ی تأیید دیگران بنا کنیم و به خاطر ترس از تنهایی، فقط نظر دیگران برایمان اهمیت داشته باشد، تبدیل به انسانی اجتماعی با عزت نفس پایین خواهیم شد. باید تلاش کنیم حس ارزشمندی خود را به نظر دیگران گره نزنیم، حتی اگر به قیمت تنهایی موقتی ما تمام شود.

بی خیال!

یکی از آفت های عزت نفس، کمال گرایی است. کمال گراها کسانی هستند که اگر نتوانند کاری را بدون کمترین نقص انجام دهند، هرگز و هرگز خودشان را نخواهند بخشید و برچسب ناتوانی را روی پیشانی مبارکشان می چسبانند. این جمله را همیشه و همیشه به خودتان یادآوری کنید که «هیچ کس کامل نیست، پس بی خیال؛ من هم کامل نیستم و خودم را با همه ی نقایصم، می پذیرم.»



از من تا من!

هر چه قدر فاصله ی میان خود واقعی، با توعی که در ذهن از خودمان داریم، بیش تر باشد، حس ارزشمندی ما کم تر خواهد شد. برای حل این تناقض، باید بسیار روشن و واضح، هدف و خواسته هایمان را از خودمان تعیین کنیم. حتی پیشنهاد این است آن ها را به ترتیب اولویت، روی کاغذ بنویسیم، آن کاغذ را قاب کنیم و جلوی رویمان به دیوار نصب کنیم: ۱. ۲. ۳. شاید بگویید که ای بابا! حالا چرا قاب؟ و در جواب باید بگوییم که اگر خواسته های زندگی مان را دست کم بگیریم و به آن ها اهمیت ندهیم، روز به روز، عزت نفسمان کاهش می یابد.

ریزریز کردن اهداف!

پیشنهاد دوم این است که خواسته ها یا اهداف ارزشمند قاب شده پتان را، به بخش ها یا اهداف کوچک تر و قابل دست یابی تر تقسیم کنید و آن را در دفتر، یادداشت نمایید. لطفاً به این مثال توجه کنید: هدف اصلی (نصب شده بر روی تابلو): ۱. دوست دارم نقاش بزرگی مثل ونکوگ شوم... اهداف فرعی (نوشته شده در دفتر یادداشت): ۱. ثبت نام در ترم اول کلاس نقاشی ۲. خرید وسایل اولیه ی نقاشی ۳. رفتن به نمایشگاه نقاشی تا یک ماه آینده ...

زوتوپیا، شهری آرمانی!

خرگوشی که نه قدرتی خارق العاده داشت، نه می توانست از در و دیوار بالا برود و نه گروهی تحت فرمانش بودند که به او کمک برسانند. جودی، خرگوشی است کاملاً معمولی که خودش را همان گونه که هست، پذیرفته؛ به خودش و مسیری که انتخاب کرده ایمان دارد و برای رسیدن به هدفش، تلاش می کند؛ جودی، موجودی است که احساس ارزشمندی دارد؛ آن هم با دُر بالا!

زندگی کنند. حالا تصور کنید اگر قرار بود شما نویسنده ی فیلم نامه ی این انیمیشن باشید، چه موجودی را برای ایفای نقش اول داستان انتخاب می کردید؟ شیر؟ ببر؟ یا گوریلی قوی هیکل که به راحتی می تواند از پس تبهکاران شهر بر بیاید؟ البته که می دانید نویسنده ی داستان، خرگوشی به نام جودی را برای ایفای این نقش انتخاب کرد؛

منحصر به فرد شوند. از یک انیمیشن معروف مثال می زنم که احتمال می دهیم، بیش تر شما آن را دیده باشید؛ زوتوپیا! شخصیت داستان دوست دارد در آرمان شهری به نام زوتوپیا، کارمند نیروی پلیس شود؛ شهری که ساکنینش، حس غریزی درنده خویی خود را کنار گذاشته بودند تا در کنار هم با آرامش

در گذشته، معمولاً شخصیت اول داستان یا فیلم نامه های مطرح دنیا، ویژگی های خاص و یا منحصر به فرد داشتند؛ تازان، بت من، رابین هود و... اما انگار سال هاست که حتی نویسندگان مطرح جهان هم به این نتیجه رسیده اند که شخصیت های معمولی هم اگر به ویژگی های خاصشان توجه کنند، می توانند، خالق داستان های



موزه‌ی شهاب‌سنگ در برج آزادی شروع به کار کرد

فرصت تماشای سنگ‌های فضایی!

• فریبا خانی

فقط این رادر باره‌ی آن‌ها می‌دانیم که از فضا آمده‌اند؛ از بیرون مرزهای زمین به این سرزمین رسیده‌اند و حالا می‌توانیم به آن‌ها دست بزنیم. شهاب‌سنگ‌ها مسافران فضا هستند؛ مسافرانی که بعد از عبور از جو، خود را به زمین رسانده‌اند. آن‌ها قطعه‌های

داستان شهاب‌سنگ‌ها

حجت کمالی، کارشناس زمین‌شناس، لیدر تور ژئوتوریسم و مجموعه‌دار شهاب‌سنگ‌ها، اهل کرمان است.

کمالی درباره‌ی این مجموعه می‌گوید: «طی این سال‌ها، حدود ۱۵۰۰ قطعه شهاب‌سنگ جمع‌آوری شده است و من امروز نتیجه‌ی ۱۵ سال تلاشم را در



نمونه‌هایی از شهاب‌سنگ‌های موزه



جا مانده از جرم‌های آسمانی‌اند. کشور ایران، کشور کویرهای گسترده است. کویر لوت در ایران یکی از جاهایی است که مهمان شهاب‌سنگ‌هاست. گرمای کویر لوت کشنده و طولانی است.

جوای ایرانی به نام حجت کمالی، با گروهی از دوستانش در کویر و دشت‌های مرکزی و دیگر نقاط ایران گشته و گشته تا این هدیه‌های آسمانی را پیدا کند و گرد آورد. حالا حاصل این تلاش مجموعه‌ی جالبی از این شهاب‌سنگ‌هاست که در برج آزادی در موزه‌ی شهاب‌سنگ‌ها به نمایش در آمده است.

بارها اندازه‌ی این موزه، شما می‌توانید



حجت کمالی، ۱۵ سال در جستجوی شهاب‌سنگ‌هاست

محمد رضا کارگر، مدیرکل امور موزه‌های سازمان میراث فرهنگی در مراسم افتتاحیه‌ی موزه‌ی شهاب‌سنگ، گفت: «هم‌اکنون در کشور ایران ۱۵۰ موزه‌ی غیردولتی فعالیت می‌کند که به همت اشخاص حقیقی شکل گرفته‌اند و این نشان می‌دهد میراث کشور به دست افراد حقیقی پاسداری می‌شود و اتفاق بسیار خوبی در جهت توسعه یافتگی کشور است.»

علاقه‌مندان می‌توانند همه روزه به جز شنبه‌ها، از ساعت ۹ تا ۱۸ با مراجعه به مجموعه‌ی فرهنگی هنری برج آزادی از موزه‌ی شهاب‌سنگ و سایر قسمت‌های موزه و طبقات این مجموعه بازدید کنند.

شهاب‌سنگ، از کویرهای ایران جمع‌آوری شده و با ثبت تعدادی از شهاب‌سنگ‌ها در بولتن جهانی، رتبه‌ی ایران را به دومین کشور یابنده‌ی شهاب‌سنگ ارتقا داده‌ایم، اضافه می‌کند: «کار کردن در کویری که درجه‌ی هوای آن به ۵۰ درجه می‌رسد بارها من و گروهی را که با هم کار می‌کردیم، با خطر مرگ مواجه کرده، ولی ما هدف بزرگی داشتیم که هم‌اکنون نتیجه داده است.»

کمالی تأکید می‌کند که یک هدف داشته و آن هم جمع‌آوری شهاب‌سنگ‌ها بوده و در این کار از شماتت دیگران و سرزنش دیگران نترسیده است.

این‌جا می‌بینم و خوشحالم که سهمی در رقم خوردن این اتفاق در تقویم علمی کشور دارم.»

او با اشاره به این‌که این مجموعه



عکاسی از موزه‌ی شهاب‌سنگ، محمود اعتمادی



Meteorite
شهاب سنگ
کندریت ال ۵
پیدايش: ۲۰۱۶
کرمان ۱۵۵
www.IranMeteorite.com